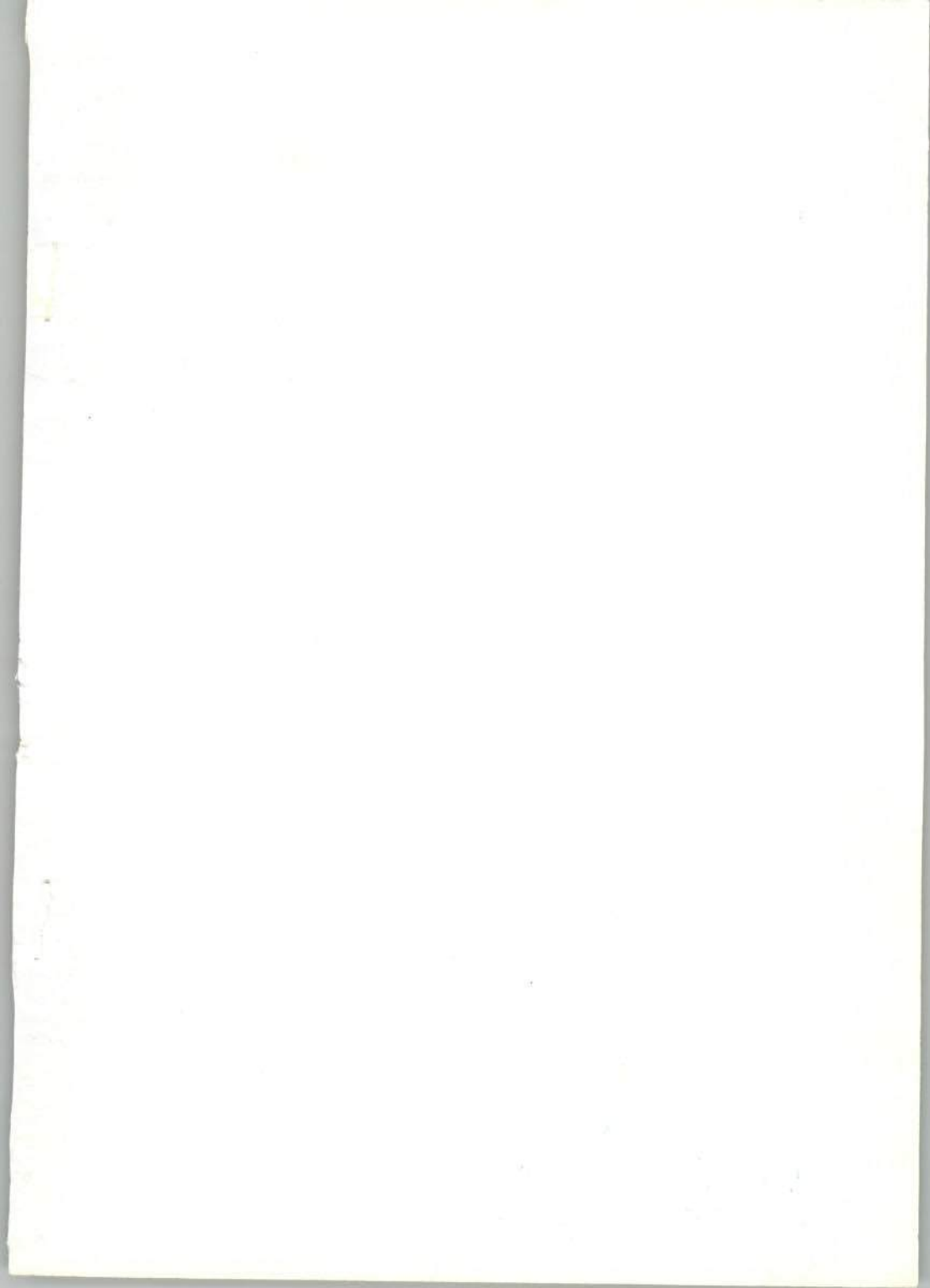


بیائید عطوفت و شفقت را جانشین

X خشونت نمایم

نویسنده : محمد احرار (احرار)

حوت ۱۳۸۵



بسم الله الرحمن الرحيم

اجتياح به دور باش ندارد حریم تو
شرم تو با هزار نگهبان برابر است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

في يوم الجمعة من شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥
تأسس هذا المجلس من قبل بعض
العلماء والفقهاء في مدينة
الرياض

بیا نید عطفیت و شفقت را جانشین خشونت نمایم

صد بار بدی کردی دیدی ثمرش را نیکی چه بدی داشت که یک بار نکردی

خشونت علیه زن مسله چندین بعدی تاریخ است. در طول تاریخ مردان با استفاده از توانائی و قدرت بدنی شان موقع یافته اند با فشار و زور علیه زنان به منظور وادار ساختن شان به قبول محرومیت از حقوق مشروع و تابع ساختن شان به شرایط اسارت بار در خانواده و اجتماع بالای زنان مسلط شوند. بناً خشونت علیه زنان مظهر قدرت نامساوی و نابرابر مرد و زن است که مردان نسبت توان بیشتری که دارند به زنان مسلط شده اند و آنان را در یک موقعیت تابع قرار داده که به مردسالاری و تبعیض و خشونت علیه زنان منجر شده. و جلوگیری از پیشرفت و ارتقای ظرفیت زنان شده. با تأسف که واژه خشونت وزن تقریباً در تاریخ با هم گره خورده اما این خشونت از یک کشور تا کشور دیگر و از یک جامعه تا جامعه دیگر و از یک فامیل تا فامیل دیگر متفاوت میباشد و در فامیل غنی و فقیر، بی سواد و تحصیل یافته در مناطق شهری و دهاتی فرق مینماید در بعضی جاها در تمام بخش های حیات زن خشونت وجود دارد اما در بعضی جاها خشونت صرف در بخش های محدود حیات زن میباشد. متأسفانه زنان کشور ما از زمانه ها زمانه ها حقارت و تبعیت را شناخته تابعیت مرد را پذیرفته محرومیت را به عنوان صفت دایمی و همیشه گی خویش باور داشته و جایش را در حصار تنگ منزل و حتی تنگتر از آن گوشه آشپزخانه یافته اما یک نکته قابل تذکر است که این مرحله تاریک و دشوار جامعه ما بلاخره سپری شده و مرحله روشنگری و دموکراسی رسید درین مرحله برای همگان اعم از زن و مرد فرصت کافی برای آبادی

و عمران کشور اعمار جامعه از لحاظ مادی و معنوی ارتقای ظرفیت تحصیلی و کاری مساعد گردیده است. نمیشود که نیم نفوس کشور را بنام اینکه زن است برایش موقع جهت عمران کشور ندهیم.

خشونت علیه زن ترزیک زهری است که روح زن را نارام و غیر قابل تداوی میسازد خشونت فزیک و روحی با زنان بالای کیفیت شیر آنها تاثیر منفی مینماید شیر مادر را که یگانه غذای مکمل و متغذی طبیعی طفل است برای طفل زهر آگین میسازد و باین ترتیب تاثیر منفی بالای تربیت و نمو طفل مینماید. خشونت فضای خانواده را آکنده از بغض و عداوت میسازد خشونت شوهر علیه زن، اطفال خانه را مخالف پدر ساخته، شیرازه حیات فامیل را برهم زده فامیل را متلاشی و باعث برهم خوردن مناسبات فامیل و خانواده میگردد. خشونت موریهانه فامیل است زن در حال پذیرفتن خشونت و یا در حال تحت خشونت و بعد از آن روان نارام را حاصل مینماید درین حالت نارامی روحی و بعضاً نارامی فزیک نمیتواند محبت را نثار اطفال خویش نماید. محبت که ویتامین مکمل تغذی روحی اطفال است در حال خشونت علیه مادر اطفال ازین تغذی روحی محروم گردیده در نتیجه عقده مند، لج باز، کج خلق بار میآیند که در جوانی بطرف حالت خطرناک و جرایم میروند. خشونت فضای خانواده را به زندانی مبدل میسازد که هر عضو خانواده خواهان ترک آن میباشد. خشونت آتشی است که روزی مرد خانواده را نیز در خود میسوزاند. خشونت قهر و آزار است، مقدمه جنگ است. مظهر عقده های ناشی از شکست و ترس است. خشونت فضای فامیل را مکدر میسازد چون فامیل سلول اول اجتماع است و اجتماع متشکل از فامیل ها است بناً خشونت جامعه را نارام و حتی مسموم میسازد. خشونت امواج طوفانزای ویرانگر جامعه است که نیم نفوس کشور را نارام میسازد. و دست مشارکت شان را از ترقی و تحول و تمدن

دور میکند. خشونت مرد علیه زن به چهره زیبای زنانه آسیب میرساند. زن خندان و چون گل شگفته را به ترشرو زشت مبدل میسازد. اصلاً زیبایی زن سزاوار خشونت نیست چه خشونت ظلم و نفرت انگیز است ظلم و نفرت با زیبایی نمی زیبد. خشونت پدیده تباه کن است فامیل راتباه و زن را بی محتوا میسازد، خشونت تحمیل اراده است یک نوع خود خواهی و تکبر است با اسلام، دموکراسی سازگار نیست دانشمندان علوم اجتماعی زن را گلی دانسته اند که طوفان خزانی خشونت او را پژمرده میسازد و بعضاً زن را شعری دانسته اند که خشونت آنرا بی قافیه و ناموزون میسازد. شاعران خشونت را شمال تندی دانسته اند که گل های محبت را پرپر ساخته به خاک یک سان میسازد، و زن را غنچه ای دانسته اند که خشونت مانع شگفتن او میشود.

شاعری گفته است.

هر غنچه که گل گشت دیگر غنچه نگردد

قربان لب یار گهی غنچه گهی گل

ویا شاعری دیگری گفته است:

زیر لب خنده زنان گربه چمن پانهی

غنچه دیوانه شود جامه دریدن گیرد

ویا دیگر شاعر گفته است:

زشوق خنده زند گربه غنچه بوسه دهی

به باغ ناز کند انگلی که به سر بزنی

به شاخه بوسه زدی شاخه درخزان گل کرد

شود بهار اگر بوسهء دیگر بزنی

داستان نویسان زن را داستان محبت توصیف کرده اند که خشونت آن را به تراژیدی مبدل میسازد و حتی زن را ترانه ای خوانده اند که خشونت آنرا در گلوخفه میسازد. هیومنست هازن را ماهتاب تابان دانسته اند که پرده هایی سیاه ابرخشونت مانع تابش آن میگردد. عده دیگر هیومنست ها چهره وزیبابی زن را نمای بیرونی زن و محبت را نمایی داخلی زن دانسته و علاوه کرده اند که خشونت هر دو نما را از زن میگیرد. زن عطریست که خشونت او را تعفن تبدیل میکند. زن دریای پر از گوهریست که در حالت خشونت به مرداب و باتلاق مبدل میگردد و ناز که در تمام موجودات و مخلوقات خداوند (ج) خاصه زن است خشونت ناز را به تأثر تبدیل مینماید شاعری مردی گفته است.

تابه ناز خویش افزودست یار دلنواز دردل ماهم نیاز و صبر چندانی نماند

مادر که با عاطفه ترین موجود روی زمین است در حالت خشونت به دشمن تبدیل میشود یک مرد اگر به پیغمبری هم رسید است باز هم به دعایی مادر خود محتاج بوده است خشونت دعای مادر را به بد دعا و دعایی بد مبدل میسازد.

خشونت عنعنه ناپسند است مانع انکشاف، تحول، تمدن و پیشرفت و ترقی گردیده جامعه را به رکود مواجه میسازد. ثمره خشونت پشیمانیت

امازنان کشور مابعضاً خشونت مضاعف دیده اند یکی خشونت از طرف شوهران، برادران پدران و سایر اقارب تذکیر شان و دیگر خشونت از نظام های دولتی و حاکمان به سر اقتدار و بعضاً جنگ ها که از آن جمله خشونت دوره طالبان علیه زنان است که خداوند دیگر در هیچ یک از گوشه جهان بالای هیچ یک ملت تکرار آن نکند درین دوره حکمرانان طالب اکثریت حقوق حقه و مشروع را

گرفتند. حق آزادی بیان و عقیده و تحریر ، حق سیاحت و گشت گذار حق رای، حق کاندید شدن ، حق انتخاب نماینده، حق تماشا و دیده ، حق آزادانه تعیین همسر ، حق تعلیم و تحصیل، حق کار ، حق برآمدن از منزل و امثال آنرا از زنان سلب کردند.

صرف حق خورد و نوش و پوشیدن لباس را برایشان داده بودند که اگر این راهم نمیدادند زنان از بین میرفتند صرف جهت تأمین حیات زنان که دوام حیات انسان بآن مرتبط است حق خورد و نوش و لباس را برای شان قایل بودند. در دروه طالبان زنان سلاحی جز گریه و پناگاهی جز گریه نداشتند در مقابل این خشونت مضاعف به سنگر گریه پناه میبردند و از سلاح اشک شان که بعضاً طوفان را میشد با فیر نمودن قطرات متواتر و اتوماتیک اشک شان از خود دفاع میکردند.

سهل مشمر قطره اشکم را که چون گفته اند قطره قطره جمع گردد آنگهی دریاشود
زنان شب در بستر اشک خواب میگردند و با اشک بیدار میشدند شاعری گفته
است

بگذار که چون شمع کنم پیکر خود آب در بستر اشک افتم و ناچار بمیرم
زنان صرف برای چاره و علاج و رهائی از این ورطه بد بختی می کریستند که
جاوید صاحب شاعر عصر حاضر کشور ما گفته است .

گویند گریه چاره هر درد بی دواست من هم از برای مداوا گریستم
پروانه ام که سوختم از نار زنده گی شمعی شدم و با همه اعضا گریستم
و یا شاعری گفته است

چی میرسی ز حال دل غم دیده ام چون شد دلم شد خون خون شد آب و آب از دیده بیرون شد
زنان از بس ناراحتی این شعر را زمزمه میکردند

زه گریه چند شام و سحر دیده تر مانم دعا کنید که نی شام و نی سحر ماند
زنان از گریه اطراف شان را سر سبز ساخته بودند شاعری فرموده است

از گریه به هر سو که گذشتیم چمن شد وز ضعف به هر جا که نشستیم وطن شد
از گریه شب خواب نداشتند

بگو به خواب که دیگر نیا به دیده من جزیرمیکه مکان تو بود آب گرفت
و یا خواجه عبدالله انصار گفته است
به این چشمان تر اگر در حشر بر خیزم خطر ها آتش دوزخ ز مژگان ترم دارد
شاعری دیگری گفته است

ما را آتش دوزخ چه میتواند کرد اگر از ما نستانند دیده گریان را
درین دوره کسی جز غم یار و یاور زنان نبود در حالت بیشترین تأثر به آغوش
گرم و نرم غم میرفتند و خاموش میماند

شاعری گفته است:

نمیگیرد کسی جز غم سراغ خانه ای — مارا
بزحمت جغد پیدامیکند ویرانه ای — مارا

بآن سَندم که غمش میاید هر شب ببالینم
چه سازم گر که غم هم گم کند کاشانه ای مارا
حال گفتمی بگو بسیار و اندک هر چه هست
صبر اندک را بگویم یا غم بسیار را

اما اگر غم نمی بود درین دوران زنان چه میکردند چرا که فراموشی هم به
دادشان نمی رسید و نمیتوانستند قضایای تمدن — دموکراسی و حقوق بشر را
فراموش کنند.

شاعر گفته است:

ای فراموشی کجایی تا به فریادم رسی
باز سودایی دل غم پرورم آمد به یاد

اما اگر درین دوره اگر بعضی زنان با فعالیت هایی سیاسی، نظامی و تبلیغاتی
علیه این دستگاه ظلم و جور مبارزه کردند بعضی زنان دیگر با سردادن آه و ارسال
این آه نزد دادگر پرداختند اگر فعالیت های سیاسی و نظامی کمتر نتیجه داد اما آهی
بیوه زن ای که به دادگر رسید کار خود را کرد. دستگاه ظلم را ویران کرد
آه مظلوم به سوهان میماند

اگر خودنبرد برنده راتی زکند

ویامولانایی بلخ گفته است:

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
ایجابت از جانب حق بهر استقبال میاید

ویا حافظ صاحب گفته است:

تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش

رحم کن بر جان خود پرهیزکن از تیر ما

حافظ صاحب در جای دیگر گفته است:

رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت
مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد

یایصانب صاحب گفته است:

به آهی خیمه افلاک را برهم زدم صایب
زیک دل آنچه میاید ز صد لشکر نمیاید

صائب صاحب در جای دیگر گفته است:

اثر آه من از سینه افلاک بجو
گرد این تیر سبکرو ز نشان برخیزد

ویا شاعری گفته است:

بترس از تیر آه ما که چون شد گرم نالیدن
دل دیوانه ما دوست از دشمن نمیداند

شاعر دیگر گفته است:

دلا بسوز که سوز تو کار هابکند
دعا نیمه شبی دفع صد بلا بکند
درین ره چیزیکه مرا راهنمایی کرد **های سوری**
دعایی نیمه شبی بود و گریه **سحر حری**

اما اگر طالبان توانستند حقوق حقه زنان را از آنها بگیرند و همه دروازه هارا
بروی شان بسته کنند نتوانستند دروازه آه وناله را بروی زنان و دروازه دعای
شانرا بدر بار خداوند لایزال ببینند.

قهار عاصی گفته است:

نشکند دست قفس باف که از حسن نظر
ره پروازم اگر بست ره ناله نسبت

درین دوران اگر از یک زن پرسیده میشد که چه حال دارید چنین جواب میگفت:

حال گفتمی بگو بسیار و اندک هر چه هست

عبر اندک را بگویم یا عم بسیار را

باین ترتیب تیر آه یکی از زنان به هدف رسید یک برنده را علیه ظالمان
تیز کرد این برنده نیروی نظامی جبر - المللی بود که باتشریک مساعی جبه
متحد خشونت کننده دولتی را از ار که قدرت انداخت و بارفتن آنها از قدرت دولتی
ار دیگر زنان کشور موقع یافتند تاباقامت افراشته وارد
کارزار اعمار مجدد کشور تعلیم و تربیه فعالیتهای اقتصادی اجتماعی و سیاسی شوند.

اما اگر در طول تاریخ مردانی بوده اند که خشونت علیه زنان را روا داشته و یابآن امر نموده اند و یا آنرا تأیید کرده اند مردانی هم بوده اند که بر علاوه اینکه اندک ترین خشونت را علیه زنان نکرده اند و نه روا داشته اند بلکه زن را سمبول، زیبایی، محبت، شفقت، مهربانی، عاطفه لطافت، مهر و درخشنده گی، صبر و شکیبای دانسته اند در اشعار، گفتار و عمل شان آنرا با ثبات رسانیده اند. درین جابخش از اشعار شاعرانیکه زنان را به گل مهتاب آفتاب تشبیه و مقاسیه کرده اند و از تشبیهات شان نتیجه گیری کرده و زنان را برجسته تر از گل از ماه و آفتاب دانسته اند و هم اشعاری شاعرانی را که زن به مقام بالائی عاطفه و صبر و شکیبایی رسانیده اند به خوانش میگیریم.

یکی از پادشاهان صبح به باغ رفت یک دسته گل را از باغ چید و آنرا بسته کرد و بسته کرد آورد به خانم خویش اهدا کرد هر دو همسر شوهر که شاه است و شاهدخت که زوجه است شاعر بود در زوجه در موقع اخذ گل دسته شده از نزد شوهر صدا کرد.

بلاگردان شوم شاه چرا گل دسته آوردی
به گلشن به زمن دیدی که آنرا دسته آوردی
اما شاه جواب داد

نه بهر تحفه اندر خدمتت گل دسته آوردم
به گلشن لاف خوبی زد به پیشت بسته آوردم

و یا شاعران دیگر گل را که چه زیبایی، لطافت و عطرو بویی خوشی دارد در ابیات شان به نظر حقارت دیده وزن را برتر و بهتر و خوشگل از گل دانسته چنین گفته اند:

باجامه سفید چو صبح آمدی به باغ
شاخ شگوفه دست به دندان گرفته بود

گر باغبان نظریه گلستان کند ترا
بر تخت گل نشانده و سلطان کند ترا

چو دید لاله روی تو باغبان از شرم
هر آنچه گل به چمن داشت چید و دور انداخت

باغبان تا چند نمائی به گل نازی پروری
کی تواند گل های باغت با گل ماهم سری

با چهره گلگون مرو در باغ و گلشن وقت گل
تا بماند باغ گل را فرصت جلوه گری

نخواهم بگذرد سوی چمن یار از سر کویش
که ناگه بوی او گیرد گل و غیر کند بویش

هر گلی رنگین که شد از عکس روی یار شد
ارغوان شد یاسمن شد لاله شد گلزار شد

به گل مشغول میدارم دماغ و دیده را بی تو
که گل رنگ ترا دارد وزان بوی تومیاید

نسبت هر گلی گریه رخسار رعنایت رسد
تاقیامت رنگ آن گل در گلستان نشگند

چشم من به غلط افتاد به یک برگ گلی
بخدا ناخن پای تو مرا یاد آمد

دیدم میان آب چو عکس رخ ترا
گفتم که سبز کرده بدریا گل گلاب

ز شوق خنده زنده گر به غنچه بوسه دهی
به باغ ناز کند آن گلی که به سر بزنی

سنجیده گفته ام سرمونی خلاف نیست
اعلی ست روی دلبر و ادنا گل گلاب

بی مابه گلشن نروی نشود گلچین
به غلط دست ترا همراه گل ها نکند

تنها به گلسـتان نروى نشـود بلبـل
به غـلط دور تو غـلغـله برپا نکند

ای لبانت غنچه گل عاقبت درقصر تو
بلبلان از شوق رویت آشیان خواهد گرفت

به عزم رفتن ز گلزار چوقامت برافرازد
گل از بیبطاقتی چون خار آویزد بدامانش

بلبلان از حسرت نظاره اش خون میخورن
جامه گلگون او را از رنگ گل بافتند

هجوم بلبلان دیدم بدور یار دانستم
که آنها بس خطا رفته به رخسار گلاب گونش

پیراهن گل تن گل عارض گل ولددار گل
باغبان صنع بسته بسته ای زین چارگل

پیکر ساقی سراپاگویی از گل ساختند
دست و پاگل بدن گل چهره گل رخسار گل

امتحان حاجت ندارد تو از گل رعنا تری
گل در مکتب حسن تو طفل دبستانی است

مرد سر
نرگس خواهی کشید از هجوم بلبلان
جلوه گاه گل مکن آن گوشه رخسار را

گر گل مآید به باغ، باغ گل شرمگین شود
رنگ و عطر و لطافت میرود از باغ جمله یکسری

قلم و دوات و کاغذ همه جمع کرده نرگس
که به پیش چشم مستت خط بنده گی نویسد

نرگس به باغ دعوی هم چشمی تو کرد
حیران به بی تمیزی آن بی حیا شدیم

وصف کدام چشم درین بزم کرده اند
کین خانه بوی نرگس شهلا گرفته است

چو نرگس گرچه خجلت ها از چشمان اودارم
ولی از چشم شهلاش نگاه می آرزو دارم

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.

Second block of handwritten text, appearing as a separate line or section.

Third block of handwritten text, continuing the content.

Fourth block of handwritten text, showing further detail.

Fifth block of handwritten text, possibly a list or series of points.

Sixth block of handwritten text, appearing as a distinct section.

Seventh block of handwritten text, near the bottom of the page.

ای دختریکه آمده ای از دیار گل
بردی تو با بهار تنت اعتبار گل
گل عاشق تو گشت چومن ای شراب شهد
میگرید چشم پر شرر و اشکبار گل
گل آب میشود و میچکد ز غم
هرگاه بگذری تودمی از کنار گل
اندام مرمرین تو برد آبروی باغ
رخسار آتشین تو برد اعتبار گل
از مریم سپید تنت ای بلور صبیح
شد تیره و سیاه چو شب روزگار گل

اما شاعران و عارفان تنها به تعجیز و اهانت گل در مقابل زن اقدام نکرده اند بلکه دست به آسمان و مهتاب و آفتاب هم دراز کرده اند آنها را هم در مقابل حسن و جمال زن بسیار ناچیز و هرزه دانسته اند و گفته اند:

منبع نور همچو خورشید رخ خوبان است
دعوی حسن اگر ماه کند باشد لاف
خورشید اگر تورو نپوشی نهان شود
گوید دو آفتاب ننگد به کشوری
خورشید اگر گم نشود از عرصه عالم
من دست تو گیرم به سربام برآرم

این شاعر ترسیده است که از روشنی محبوبه او آفتاب گم نشود و گرنه محبوبه خود را به بام می برد.

عارفان درباره مهتاب هم گفته اند:

ماه نو جلو اگر کرد تو ابرو بنما
میتوان داد به شمشیر جواب شمشیر
بیا به بام گوشه ابرو بنما
روزه داران جهان منتظر ماه نو اند
تیغ هلال ابرو شامی اگر نمائی
آن صبح عید باشد مفتون بی نوا را

و بعضاً هم شاعر که روی محبوبه خود را با مهتاب تشبیه کرده است بعداً متوجه شده است که کار خوب نکرده است محبوبه او کجا و مهتاب کجا محبوبه خود را روشن تر از مهتاب دانسته و به محبوبه خود گفته است:

عفونما که ز من سهو بزرگ آمده است
نسبت روی تو با ماه تابان کرده ام

و یا اینکه گفته است:

دی ماه را بروی تو تشبیه کرده ام
امروز سر ز شرم به بالا نمیکنم

در ماهتاب دوش خرامان همیشدی
ماهت بدید و چادر ابرپیش رو گرفت

گفتم شب ماهتاب بیا نازکنان گفت
آنجا که منم حاجت مهتاب نباشد

چوماه بادیدن تونهان شد پشت ابر
لطف و صفایی شرم و حیا را شناختم

سینه را عریان مکن در روشنی مهتاب
تابماند آسمان را فرصت روشنگری

مهتاب جهان تابی و خرگاه زده ای باز
چشمک به سوی مردم دنیا زده ای باز

بعضاً هم عارفان در اشعارشان زن را به معراج عاطفه، شفقت،
صبر و سگیبائی رسانیده اند که این معراج بسیار بالا است شاعری عاطفه
و سگیبائی و محبت مادر را چنین توضیح کرده است.

مادر پیر و پریشان هوا
عمر او بود فزون ز پنجاه
زن بیوه و از حاصل عمرش
یک پسر داشت شرور و خود خواه

روز شب در پی او باشی خویش
بی خبر از شرف و عزت و جاه
دیده بود او به بر مادر خویش
یگ گره بسته زر گاه ناگاه
شبی آمد که ستاند بسته زر
که کند صرف عمل های تباه
مادر از دادن زر کرد ایبا
گفت پسرم این گناه است گناه
این ذخیره نیست مرا ای فرزند
بهر نامزادیت انشأ الله
پسر افشرد گلوی مادر
سخت چند آن که رخس گشت سیاه
نیمه جان پیکر مادر بگرفت
به سردوش و بی افتاد به راه
پرد بر چاه عمیقی انداخت
کز جنایت کس نشود آگاه
شد سرا سیمه از حادثه او
کرد از سر به ته چاه نگاه
از ته چاه به گوشش آمد
نال زار و هزینی ناگاه
آخرین گفته مادر این بود
آه پسرم نیافتی در چاه

باین ترتیب دیده میشود که مردان هیومنست و بشردوست شرق زمین و کشورما زن را بالاتر از همه موجودات دانسته اند نه تنها از لحاظ حسن و لطافت و زیبایی بلکه از لحاظ عاطفه، صبر و شکیبائی هم زن را بالاتر از سایر موجودات تصور داده اند اما جالبیت موضوع درین است که وقتی که این شاعران و عارفان این حرف ها را درباره زن گفته اند از اعلامیه جهانی حقوق بشر ملل متحد مصوبه ۱۹۴۸ و کنوانسیون محوهرنوع تبعیض علیه زن مصوبه ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ مجمع عمومی ملل متحد هیچ اثری نبود. هنوز جهانیان و مخصوصاً غربی ها در مرحله خشونت علیه زن بودند که عارفان شرق زمین از خشونت علیه زن نه بلکه از رفع خشونت از شفقت، محبت، عاطفه و مهربانی با زن حرف زده اند.

بودم آنروز من از طایفه دُرد گشان
که نه از تاک نشان بود و نی از تاک نشان

اما بعداً که مرحله انفاذ اعلامیه حقوق بشر رسید نیز عارفان و شاعران ما زنان را نمونه لطافت و شکیبائی دانسته. مرحوم عشقوری صاحب چنان از محبت یک شعری سروده که به حال محبوبه خود افسوس کرده که از وضع حال عشقوری استفاده نکرده و فرصت از دستش رفته باید متوجه شود عشقوری صاحب محبوبه خود را مخاطب قرار داده گفته است.

سرم رابر سرزانوی خود نگذاشتی افسوس
من ازین اشک رنگین دامنت گلنار میگردم

وباز هم عشق‌ری صاحب محبوبه خود را مطلع ساخته می‌گوید.

از بسکه نهادی به دلم داغ سرد اغ
در سینه خود صورت گلخانه کشیدم

ویا

داغ سرداغ نهادی وشکایت نکنم
شاد به آنم که غمت ساخته گلپوش مرا

ویا اینکه یک شاعر دیگر که از طرف محبوبه اش جفاها، ستم‌ها و آزارها دیده است اما نخواستہ از محبوبه خویش انتقام گیری نماید ویا با او خشونت نماید بلکه به آه و بددعا و دعای بد علیه او اقدام کرده به محبوبه اش خطاب کرده:

از خدا بهرتو خواهم صد بلا اما اگر
در بلای بینمت کردم بلا گردان تو

ویا اینکه شاعر دیگر زن را که مادر است، مادر را از همه چیز دوست تر داشته و حاضر شده که همه چیزهایی با ارزش جهان را به دیگران اهدا کند و صرف مادر را به خود بگیرد، بشنود:

تاج از فرق فلک برداشتن
تا پد این تاج را بر سر داشتن

در بهشت آرزوها جاداشتن
هر زمان شهدی به ساغر داشتن

جاویدان در اوج قدرت زیستن
ملک عالم را مسخر داشتن
روز و شب در اوج نعمت ها و ناز
هر شبی بتی چون ماه در بر داشتن
بر تو ارزانی که ما را خوشتر است
لذت یک لحظه مادر داشتن

اما بر زنان است که در موقع قضاوت بر مردان در جهت خشونت علیه شان
بین مردان هیومنست و خشونت کننده گان فرق کنند. بال بلبل را از دست گلچین
تمیز کنند.

بسکه رنجیده است طبع گل از غارتگران
بال بلبل را خیال دست گلچین میکند

اما مردان اگر خشونت را علیه زن قطع نمایند در قطع خشونت نتیجه و ثمر
بهتر نهفته است تا در خشونت.

قطع خشونت از فامیل زن را زیباتر جلوه میدهد. زن درین حالت بیشتر به
فامیل همسرو اولاد خویش علاقه مند میشود اطفال پر طراوت بار میابند حفظ نظم
و آرامی فامیل در قطع خشونت است. خوشبخت ترین زنده گی زنده گی عاری
از خشونت است.

محو خشونت تهداب اساسی صلح و ترقی و آبادی است. خشونت ناکامی مردان
در حل قضایای زنده گیست قطع خشونت سبب کامیابی بیشتر مردان در قضایا
میگردد. خانه آراسته کسی را خوشبخت نمیکند اما روح آراسته و فضای خوش

خوشبختی میافریند. که از قطع خشونت بدست میاید شاید عده ای محدود مردان به
خاطری خشونت نمایند که به عقیده خودشان زن را بترسانند. که از آنها سرکشی
نکند در حالیکه دانشمندان علوم اجتماعی او روحیات میگویند که

زن قبل از حادثه ترسناک و حراسان مییابد اما وقتیکه حادثه به وقوع پیوست
بعد از آن زن از خود بسیار پایمردی و شجاعت و شکیبائی و عاطفه نشان میدهد. این
دانشمندان علاوه میکنند به همین علت است که زنان راجهت پرستاری مریشان
بعد از عملیات جراحی انتخاب کرده و توظیف کرده اند زنان باین خصوصیات
شان به مجروحین خوبتر رسیده میتوانند.

متأسفانه مراجع جهانی بسیار دیرتر متوجه خشونت علیه زن شده اند حتی
در موقع اصدار اعلامیه جهانی حقوق بشر توضیح شده که انسان ها باهم با روحیه
برادری رفتار نمایند روحیه خواهری را ذکر نکرده اند که به صراحت معلوم
میشود که تا این وقت یعنی دسامبر ۱۹۴۸ به سطح جهانی هم تعصب علیه زن بوده
است اما بآن هم جلو ضرر هر وقت گرفته شود مفاد است. ملل متحد بلاخره با
توجه و احترام به ارزش ذاتی انسان و شخصیت زن برابر حقوق زنان و مردان و با
توجه با اینکه پیشرفت و توسعه و اکمال رشد جامعه، رفاه جهانی، برقراری صلح
لازمه حد اکثر شرکت زنان در تمام زمینه ها و شرایط مساوی با مردان است دولت
ها را مکلف میسازد تا حمایت قانون از زنان را بر مبنای برابری با مردان
در قوانین شان مسجل و ایجاد حمایت قانون را و اتخاذ اقدامات مناسب را که شامل
وضع قوانین، اصلاح، تغییر و حتی فسخ قوانین باشد در نظر گیرند. ملل متحد به
تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۹ کنوانسیون رفع هر نوع تبعیض علیه زنان را به تصویب
رسانید که افغانستان در سال ۱۳۸۳ بان الحاق نمود درین کنوانسیون حق شرکت
زنان در همه انتخابات و ریفورم ها در تعیین سیاست های حکومت، و حق شرکت

در سازمان ها، احزاب و انجمن ها، حق مساوی زنان با مردان در زمینه کسب تابعیت تغییر یا حفظ تابعیت، حقوق برابر زنان با مردان در زمینه آموزش های علمی و مسلکی در تمام سطوح شهری و روستائی، دسترسی زنان به دوره های تحصیل و امکانات، ایجاد فرصت های برابر جهت استفاده و بهره مند شدن از بورس های تحصیلی و برنامه های آموزشی، ایجاد فرصت های برابر جهت شرکت فعال زنان در ورزش و سپورت و تربیت بدنی رفع هر نوع تبعیض علیه زنان در زمینه اشتغال و به کارگماشتن، حق انتخاب آزادانه حرفه و شغل، حق ارتقای مقام، حق دریافت پاداش و مزد یکسان با مردان، حق برخورداری از سوسیال سکورتی و یا تأمینات اجتماعی در مورد تقاعد، بیکاری، بیماری، ناتوانی و دوران پیری، حق برابری حفاظت و مراقبت های صحی، حق مساویانه در انتخاب آزادانه همسر و ازدواج و انعقاد ازدواج و حق برابر در انحلال ازدواج، ممنوعیت اخراج از کار به دلیل حاملگی و رخصتی و ولادی و دادن رخصتی و ولادت با پرداخت حقوق بدون ازدست دادن شغل قبلی، حقوق یکسان زن و مرد در مورد مسافرت افراد، حق مساوی با مردان در آزادی انتخاب مسکن و محل اقامت مسجل گردیده که دولت های عضو امضا کننده مکلف به رعایت از آن میباشند

همچنان ملل متحد در 17 دسامبر 1999 در هشتاد و سومین نشست خود در پنجاه و چهارمین جلسه خود قطعنامه شماره (134/54) را درباره تجلیل از روز بین المللی محو خشونت علیه زنان تصویب نمود روز 25 نوامبر را جهت تجلیل همه ساله آن تعیین نمود. که جهانیان همه ساله آنرا تجلیل و بزرگداشت مینمایند.

عامل اساسی خشونت علیه زنان را میتوان در تبعیض جنسی یافت که مانع برابری زن با مرد در همه سطوح زنده گی میشود خشونت در تبعیض ریشه دارد و هم بآن دامن میزند سازمان عفو بین المللی در گزارش خود آورده است 'خشونت علیه زنان طبعی یا چاره ناپذیر نیست بلکه تظاهری است از ارزش ها و معیار های تاریخی و فرهنگی جوامع مختلف. برخی نهاد های اجتماعی و سیاسی خود زمینه ساز خشونت علیه زن میشوند برخی رسوم فرهنگی و سنتی هم باعث خشونت علیه زنان میشوند. بی خبری زنان از حقوق مشروع قانونی شان خشونت را علیه شان تشدید می بخشد.

در گزارش سازمان عفو بین المللی آمده است (1) (از آنجاییکه بسیاری از زنان و دختران حاضر نیستند خشونت خانگی را به پولیس گزارش دهند یا نیروی قضائی در برخی کشورها به شکایات باین زمینه ترتیب اثر نمیدهد و آنها را موضوع خصوصی و فامیلی قلمداد میکنند آمار خشونت خانگی دقیق و منعکس کننده واقعیات نیست باین حال آمار جمع آوری شده همچنان تکان دهنده است به گفته سازمان عفو بین المللی خشونت در خانواده بیش از ابتلا به سرطان و تصادفات ترافیکی جاده ها عامل مرگ یا معلولیت جسمانی زنان در گروه سنی 16 تا 44 سال است)

سازمان عفو بین المللی در گزارش خویش علاوه میکند که (اما برخی کشورها با کمک سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر دست با ابتکارات تازه ای برای مهار این روند زده اند مثلاً دولت اسپانیا به تازه گی برای مقابله با خشونت خانگی سیاست های را اتخاذ کرده که بر اساس نظریات جمع آوری شده از زنان آسیب دیده تدوین شده است قوانین جدید برای سازمان های بهزستی پولیس اسپانیا قدرت بیشتری در نظر گرفته تا از رفتار خشونت آمیز مرد پیش

از خطر آفرینی جلوگیری کند این قوانین هم چنین از قربانیان خشونت خانگی بیشتر پشتیبانی میکند. تا احساس تنهائی نکند اما امارجهانی هم چنان ترس آورست)

به گزارش این سازمان تنها در سال ۱۹۹۹ حدود ۱۴ هزار زن در روسیه توسط اقوام شان به قتل رسیده اند.

امروز اروپائیان بیشتر از مراجع ملل متحد و بیشتر از امریکائیان و سایر قاره ها بالای حقوق بشری زنان حساب می نمایند به گزارش بی بی شب ۱۶ / ۱۷ دلو ۱۳۸۵ یکی از شروطیکه اتحادیه اروپا برای پیوستن ترکیه به اتحادیه وضع کرده موضوع حقوق بشر و قتل های ناموسی در کشور ترکیه است که دولت ترکیه اصلاحاتی در قانون خویش بیاورد و قتل های که به انگیزه های ناموسی صورت میگیرد حالت برائت نداشته و آنرا مجازات نماید و پرنسپ های حقوق بشر را در قانون شان مسجل سازد وضعیت حقوق بشر را در ترکیه بهتر سازد. همچنان به گزارش بی بی سی شب ۹/۸ دلو ۱۳۸۵ آمده است که تمام اشکال خشونت روانی، اقتصادی، اجتماعی و عاطفی از قدرت طلبی فرد آزار رسان ناشی میشود. بنا بر آمار جهانی ۹۰٪ از قربانیان خانگی زنان و ۱۰٪ مردان هستند. مردان نیز سوء رفتار زنان قرار میگیرند اما بخشی عمده خشونت خانگی بویژه موارد مرگ آور و خطر ناک آن از سوی مردان علیه دختران و زنان خانواده صورت میگیرد.

اما در کشور ما هیچ نوع آمار و ارقام دقیق از خشونت علیه زنان در دست نیست و حتی جمع آوری ارقام درین بخش بادر نظر داشت اینکه اکثریت قاطع زنان در منزل میباشند امکان پذیر نیست تنها در بخش خود سوزی ها گزارشاتی متفاوتی از طرف بعضی سازمان ها منتشر شده است که تکان دهنده است در ولایت هرات

در سال ۲۰۰۶ میلادی تقریباً در هر روز یک خودسوزی زن صورت گرفته است اینکه چرا زنان کشور ما به خود سوزی اقدام مینمایند علت آن تسلط فرهنگ عقب مانده، تعصبات جنسی بی مورد از طرف مردان، عدم دسترسی زنان به قانون و عدالت و ادارات حراست حقوق، بیروکراسی، فساد اداری و بی عدالتی و حق تلفی در ادارات حراست حقوق میباشد که سبب تائروناراحتی زنان گشته و تعقل شان در مقابل احساسات مغلوب احساسات و احساسات برتعقل غلبه مینماید و تن به خودکشی میدهند اما اینکه چرا از تمام انواع خود کشی بیشتر خود سوزی را انتخاب مینمایند دلیل این است که خود سوزی پنهان نمی ماند افشاء میشود و صدای مظلومانه زن بهر جا میرسد همه کس از حال مظلومانه او خبر میشود اما افسوس که کسی برایش رسیده نمیتوانند در حالیکه در دیگر حوادث خود کشی فامیل ها میتوانند موضوع را مخفی و مرگ طبیعی عنوان نمایند.

و اما خودسوزی نمیشود موضوع را کتمان و مخفی نمود مگر تشهیر خودکشی از طریق مطبوعات بعضاً نتیجه نا مطلوب هم داده است اگر نشر و انتشار آن صدای زن مظلوم را که جان عزیز خود را به اثر تحمل خشونت به شکل بسیار فجیع از بین برده به گوش هموطنان و جهانیان میرساند از طرف دیگر انتشار این عمل که حتی برای شنونده طاقت فرساست از طریق رسانه ها بعضاً شاید سبب تشویق دیگر زنان شود که با اندک انگیزه های تاثیر به این کار اقدام نمایند چه تشهیر موضوع و تعداد و کثرت آن شاید برای بعضی زنان تحت خشونت آسان جلوه کند و بآن اقدام نماید اما وقتیکه به خود سوزی شروع کرد متوجه میشود که مشکل ترین عمل است مگر نمیتواند خورا نجات دهد احیاناً یک فیصدی بسیاری کم اگر نجات داده شده اند آنها به همکاری اشخاص دور و پیش آن که تصادفی بوده

است زنده بودن بعد از نجات هم بسیار رقت بار بوده است چه چهره مقبول زنان^۱ و
تغییر نموده است.

پیشنهادات جهت برچیده شدن خشونت:

برای اینکه خشونت علیه زنان از بین رود و یا اقلأ به حد کافی تقلیل یابد باین
پیشنهادات و نکات توجه شود.

۱. ازدیاد آگهی برای جامعه در همه موارد انواع خشونت.
۲. پنهان نکردن خشونت، افشای آن از طریق رسانه های گروهی و یا گفتن قصه آن
بدوستان، همسایگان، همکاران و سایر افراد.
۳. ارتقای فرهنگ عدالت، امنیت و قانونیت و اطمینان از حل مناقشات به راه های
مصلحت آمیز عدم تقویت هرگونه جار و جنجال که بر خشونت میانجامد.
۴. تجدید نظر بالای نصاب درسی مکاتب و اطمینان از حساسیت آن به نفع پالیسی
جندر، گسترش و ترویج علم و معرفت در جامعه رفع بی سوادی تصمیم قاطع زنان
جهت فراگرفتن علم و دانش، ارتقای ظرفیت و توانمندی علمی و کاری شان به قول
سعدی صاحب که گفته است.

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

حذف آن بخش نصاب درسی از مکاتب که از داستان خشونت علیه زنان حکایت
دارد.

۵. وضع قوانینکه خشونت علیه زن را مردود شمارد و مجازات آنرا مشخص نماید
تعدیل و ایزاد در قوانینکه در آن مردان نسبت به زنان برتری حقوق را حایز هستند
(به استثنای میراث که این حق از طرف خداوند (ج) تعیین شده است) الغای از
عده قوانینکه در آن زن به مقایسه مرد مادونیت جنسی دارد.

۱. تقویت همه نهادهای حمایتی زنان که به نفع وضعیت زنده گی زنان کار مینماید.
۲. تأمین منابع مالی، تخنیکي وسایر اقدامات لازم توسط دولت به نهادهای حمایتی زنان و مساعدت های مالی و تخنیکي ملل متحد و کشورهای خارجی و مؤسسات بین المللی درین عرصه.

۱. ایجاد میکانیزم دقیق برای ارتباط و هماهنگی موثر بین ارگان های دولتی و غیردولتی که در رابطه به تحقیق و فراهم آوری خدمات و سهولت و تأمین هماهنگی، تبادل تجارب بین جامعه مدنی، نماینده های حرفی و انتخابی دولت در فعالیت های مربوط به وضعیت زنان.

۴. ایجاد سهولت های اشتغال برای زنان نظریه توانائی استعداد شان.

۵. رویدست گرفتن پلان های وسیع تبلیغاتی جهت ایجاد تفاهم بین زن و شوهر و سایر اعضای خانواده.

۶. ایجاد اعتدال سنی در ازدواج ها.

۷. اقدامات مناسب جهت ارتقای فرهنگ جامعه و زدودن فرهنگ منفی که از دوره جاهلیت به میراث مانده است.

دین مبین اسلام خشونت علیه زنان را منع و محکوم نموده است خداوند (ج) در قران اعظیم الشان در آیه (۱۹) سوره النساء فرموده است (و عاشروهن بالمعروف) با زنان تان معاشرت نیک داشته باشید و در سوره الشوری آیه (۴۹) ارشاد فرموده است (یهب لمن یشأ اناتا و یهب لمن یشأ الذکور) یعنی خداوند هر که را خواهد دختر و هر که را خواهد پسر هبه کند. باین ترتیب در خلقت خود زن با مرد کدام تنزل و مادونیت ندارد و هم چنان خداوند کریم در سوره الاسراء در آیه (۷۰) میفرماید: (ولقد کرما بنی آدم) خداوند بنی آدم را

کرامت بخشیده که زن و مرد هر دو اولاده آدم و بنی آدم هستند و صاحب کرامت
میباشند.

پیغمبر(ص) در حدیث مبارک شان فرموده اند که زنان در خلقت شان مانند مردان
هستند و به امت خود توصیه کرده که بروی زنان نزنید و به آنان و الفاظ ناشایسته
نگویید. و فرموده است که هیچ مردی نباید به همسرش بعض کند و او را آزار
بدهد در یک حدیث مبارک آمده است که به همدیگر توصیه کنید که با زنان رویه
نیک داشته باشند. پیغمبر(ص) صحابه کرام را مخاطب قرار داده فرموده است که
بهترین شما کسی است که با زنان معاشرت نیک داشته باشد و حتی فرموده است
که ایمان مومنانی کامل است که به همسر و اولاد خود شفقت دارند. در یکی از
احادیث شریف پیغمبر(ص) آمده است مردان با عزت به زنان اکرام و احترام
میکند و ردیلان یا ایمن زنان را تحقیر و اهانت مینماید.

نتیجه:

محوخسونت امروزی که آرمان، یک ایدیال و یک آرزوست اما تحقق پالیسی
محوخسونت وابسته به کار وسیع زنان و همکاری فعالیت گسترده مردان و مجامع
ملی و بین المللی میباشد. پیشرفت جامعه علاوه بر منابع مناسب مالی، تجهیزاتی
بستگی به منابع انسانی هم دارد زنان و مردان بحیث منابع بشری نقش به سزایی
در پیشرفت، ترقی و انکشاف جامعه دارند جامعه ای که به منابع انسانی بها نداده
و زنان یعنی نیم نفوس جامعه را در اعمار آن شامل نسازند احتمال عقب مانی،
رکود ناشی ازین غفلت در حال و آینده متصور است.

خسونت یک پدیده زیستی محیطی و اجتماعی است که اولاً لازم است برای
پیشگیری آن در سطح فامیل که سلول اول جامعه و حلقه اتصال انسان به جامعه

است تدابیر همه جانبه اتخاذ و بعداً در سطح جامعه و مملکت و جهان این پروسه
منظم دنبال گردد و مسلسل و بدون معطلی بان توجه شود اگر دولت ها در مبارزه
علیه خشونت به زنان اهمال کنند اهمال شان یک چالش دیگر بر چالش های که
حیات زنان بان مواجه است میافزاید.

خشونت امری است که موافق طبیعت انسان نبوده انسان از آن تنفر دارد
در بسیاری موارد در کشور ما عنعنات و عرف تعامل ناپسند خود یک خشونت
واضح بوده است.

اگر مروری به تاریخ جهان نمایم در میابیم که زن همواره مظلوم بوده منشه آن
قدرت و توانائی مردان نسبت به زنان بوده که زنان را در موقف تابع و مطیع
قرار داده در گذشته های تاریخ دو چیز بیشتر ارزش داشته فعالیت های اقتصادی
و تولیدی و نیروی نظامی ازینکه زن نسبت جسامت و توان جسمی ضعیف تر
در تابعیت مرد قرار گرفته بود درازنه های قدیم فعالیت اقتصادی و تولیدی محسوس
نداشت و در جنگ ها هم شرکت نمی کرد بنا در درازهای تاریخ بحیث یک نیروی
عاطل و باطل تلقی میگردید. اما بعداً که زنان سطح علم و دانش و ظرفیت کاری
شان را ارتقا دادند دیگر بحیث نیروی عاطل تلقی نگردیده تساوی، سهمگیری
و قدرت شانرا در فعالیت های اقتصادی تولیدی و اجتماعی و سیاسی عملاً تمثیل
کردند. و خود را بحیث یک قدرت برابر و معادل با مرد عرض اندام دادند
خصوصاً وقتیکه تولید ماشینی شد و توانائی جسمی در تولید کمتر مطرح گردید
زنان نسبت حوصله مندی بیشتر شان در بعضی جهات تولید سبقت کردند و باین
ترتیب برتری شانرا تثبیت کردند و این برتری و فعالیت تاجای رسید که مردان
در سطح جهانی ناگزیر شدند تساوی حقوق زنان را بپذیرند. فعلاً خشونت علیه
زنانرا مراجع بین المللی و ملی مانع ترقی جامعه میداند

در طول تاریخ کشور ما سه مرد بزرگ تاریخ در جهت رفع خشونت از زنان و نهضت نسوان و تبارز شخصیت زن در جامعه ما منحیث انسان برابر با مردان اقدامات قاطع انجام داده اند که زنان کشور ما مرهون کار و پیکارشان میباشند یکی از این مردان تاریخ اعلحضرت امان الله خان غازی میباشد. که برای اولین بار از تعلیم دختران در دهه اول قرن جاری هجری شمسی در اسناد رسمی دولت نام برد و به صراحت از حق تعلیم دختران توضحات رسمی داد، هم چنان نظامنامه ازدواج را وضع و نافذ نمود که عقد ازدواج را در حالت رضائیت زن و مرد مجاز میدانست وضع نمود و حتی حاضر شد که با خانم خویش بدون چادری روپوش به کشورهای اروپای مسافرت رسمی نماید. چنانچه وقتیکه شاه افغان با ملکه افغانی در بعضی کشورهای اروپای وارد شد در فرانسه امپراطور فرانسه نتوانست که با خانم خویش از شاه و ملکه افغانی پذیرائی نماید امپراطور فرانسه به تنهایی بدون زوجه اش به پذیرائی اقدام کرد اگر ادعا نمایم که در بخش نهضت زنان کشور ما از بعضی کشورهای اروپائی پیش بود ادعای ما غلط نخواهد بود حتی به قول میرغلام محمد غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ یکی از چندین دلایلی که بنیاد گراهای آن عصر اتهام کفر را به شاه امان الله غازی وارد کردند یکی آن این بود که شاه امان الله غازی در موقع وداع اش از کشور و عزیمت به سفر اروپائی اش با بعضی زنان دست داد. این کار را بعضی ها کفر آمیز دانسته اند به نظر ما احترام پادشاه کشور را به مقام زن افاده میکند.

شخصیت دوم دلسوز به زنان کشور ما سردار محمد داود خان مرحوم بود که در شروع کارشان بحیث صدراعظم در سال ۱۳۳۳ صدای حقوق و آزادی زن را بلند کرد و به زنان حق تعلیم، کار داد و به زنان حق داد که میتوانند بدون روپوش

وچادری ازخانه برابند وکارنمایند، تعلیم فراگیرند هم چنان سایرآزادی های دموکراتیک به شمول حق انتخاب شدن و انتخاب نمودن را به زنان اعطا کرد و زنان را دردفاتر دولتی بحیث کارمند وکارکن دولت استخدام کرد.

شخصیت سوم نهایت دلسوز و سزاوار تقدیربه حقوق و آزادی های مشروع زنان کشورما وتأمین کننده همه حقوق حقه شان حتی دربرابری با زنان سایرکشورهای متمدن محترم حامد کرزی رئیس حکومت مؤقت، رئیس حکومت انتقالی و رئیس جمهوربرحال کشور میباشد که با کارمثمر و پرتلاش ودلسوزانه شان در راستای حقوق زنان توانست زنان کشور در سطح قانونی به مرحله عالی حقوق و امتیازات شان برساند. حقوقیکه در دوره کاراین مردبزرگ به زنان اعاده شده نمیتوان به سرانگشت حساب کرد بلکه حقوقی است که تمام بخش های حقوق انسانی را شامل میگردد .

ازتمام انواع خشونت که علیه زنان اعمال میشود صرف خشونت ازدواج اجباری را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده عواقب و وخامت آنرا توضیح میداریم.

ازدواج اجباری:

زن و مرد را نباید بنام در عنصرمتضاد و مخالف یکدیگر بدانیم بلکه ازتساند همکاری تزویج این هردو بقای نسل بشرمتصور است. قانون خلقت، زن و مرد را طالب و علاقه مند یکدیگر قرار داده نه از آن نوع علاقه ایکه به اشیا دارند. علاقه ایکه انسان به اشیا دارد از خود خواهی وی ناشی میشود یعنی انسان اشیا را برای خود میخواهد به چشم ابزاربه آنها نگاه میکنند و میخواهد آنرا فدای خود کند اما علاقه زوجیت به این شکل نیست علاقه زوجیت طوریبست که هریک از آنها سعادت و آسایش دیگری را میخواهد وازگذشت وفداکاری درباره به منظورداشتن

اولاد و تقویه نسل بشر لذت میبرند. در خلقت و طبعیت علاوه بر خودخواهی، منفعت طلبی، علایقی دیگر هم هست و آن علایق نه از خود خواهی نه از علاقه مستقیم به یکدیگر ناشی میشود بلکه آن علایقی است که منشأ آن فداکاری ها و گذشت ها و رنج های خود و راحت غیر (همسر) میباشد. این علایق نمایش دهنده انسانیت است پیوند بالاتر از ارضای شهوت است پایه وحدت زوجین را تشکیل میدهد که قرآن کریم از آن به نام های مودت و رحمت یا کرده است خداوند (ج) در قرآن کریم میفرماید:

(من آیاته ان خلق لکم من الفنسکم ازواجاً لتسکنوا الیها وجعل بیکم مودة ورحمة)

(آیه ۲۱)

سوره روم)

همسرگزینی یا ازدواج، پیمان یا اتحاد مقدس ملکوتی مرد و زن برای شرکت در زنده گانی و تعاون و معاضدت به یکدیگر است که به رضا و رغبت شان صورت میگرد و ثمره آن آرامش، آسایش و بهره برداری صحیح از زنده گی و تضمین بقای نوع بشر و ایثار محبت است ازدواج بر اساس فطرت بشر است زیرا غرایز اساسی چون تولید مثل یا خلاقیت و جامعه پذیری و حتی غریزه و حب ذات و صیانت و میل به بقا بنیاد اصلی آنرا تشکیل میدهند جامعه شناسان انسان را موجود اجتماعی دانسته که در جامعه به وجود آمده و در جامعه میتواند و میخواهد زنده گی کند نیاز طبیعی، شوق، همدلی، ذوق همدمی و گریز از انزوا و میل به بقا و احساسی زنده گی و خلاقیت به همسرگزینی و تشکیل خانواده، داشتن فرزند، آموزش و پرورش آنان منجر میشود.

میل به بقا نتیجه غریزه حبیب ذات نفس است که ضامن صیانت نفس گردیده

یکی از ثمرات ازدواج که تولید مثل است پاسخگوی این اندیشه و خواست انسانی

است چه هر فرزندی علماً و عملاً نماینده انتقال خصوصیات بیولوژیگ والدین خود میباشد بناً او ادامه حیات والدین خود درین دنیا میباشد هر پدر و مادر شخصیت خود را در فرزندان خویش جلوه گر می بیند و باور خواهد داشت که فرزندان او نیز به نوبه خود در حفظ سلسله او خواهند کوشید. به این ترتیب تا جهات هستی باقی است آثار حیات او نیز باقی خواهد بود باین ترتیب انسان باین غریزه ها به ازدواج اقدام مینماید.

ویل دورانث در کتاب خویش بنام لذت فلسفه راجع به رناشونی مینوسد (مادرمیان جنگ ها و ماشین ها چنان غرق شده ایم که از ترک این حقیقت بی خبر مانده ایم که در زنده گی انسان واقعیت اساسی صنعت و سیاست نیست بلکه مناسبات انسانی و همکاری زن و شوهر و پدر و مادر و فرزند و احترام یکدیگر است. همه زنده گی بدور عشق و محبت زن و مرد و عشق فرزند میچرخد.

طبیعت خانواده را ساخته است تا مرد را به خدمت زن و زن را به خدمت اولاد قرار دهد پیوند ازدواج صرف برای قانون و مشروع ساختن رابطه عشقی و شهوانی زن و مرد نیست بلکه پیوندی است میان پدر و مادر و فرزند برای حفظ بقای بنیاد نوع بشر و باین ترتیب ازدواج امر نوعی است برای نوع بشر است نه امر شخصی. ازدواج نگهدار و یاری ده حیات بشری است.

با نزول هدایات متواتر خردواندی از طریق صحیفه ها و کتب آسمانی که توسط پیغمبران به بشریت تفهیم گردید و با ارتقای اقتصاد و انکشاف وسایل تولید و ماشینیزم و تغیر روابط انسان ها ناشی از آن ازدواج هم تحول پیدا کرد. در دوره بیابان گردی مرد شکارچی که توانا بود چوب دست خود را میگرفت و نهانی یا آشکارا به قبیله دیگری میرفت و دختر زیبایی آن قبیله را از خیمه پدر و مادرش می ربود و به شیوه زن ربایان او را به خیمه خود می برد و بحدیث زن خویش او را

نگه‌میداشت اما بعداً ثروت بیشتر شد و صلح جای جنگ و قانون جای تجاوز را گرفت و عادات کم کم اصلاح شد مرد به جای چوب دست یک هدیه مناسب به پدر دختر میداد و دختر را از پدرش می‌گرفت و حیثت زوجه او را می‌پذیرفت متأسفانه این ازدواج به خاطر سود و مصالح هنوز هم به جای مانده است در بسیاری از ممالک شرق هنوز هم پدر و یا بعضاً مادر دختر خود را به کسی میدهد و پول می‌گیرد. اما رافت و مهربانی و فداکاری مادری زن سبب شده که مرد از پابندی به هوا و هوس بیرون آید بلاخره مرد یاد گرفت که در ازدواج بیشتر به صفات معنوی زن توجه نماید.

ازدواج اجباری مرد را از تنهایی، معاشرت با زنان دیگر، انحرافات جنسی فحشاً، رفتن به میخانه و قمارخانه باز میدارد اما هدف مقدس ازدواج که نثار محبت طرفین به یکدیگر است برآورده نمیشود آماده نبودن یکطرف برای زنده گی اجتماعی، داشتن اعراض خاص در انتخاب همسر، وجود اختلاف سلیقه میان زن و شوهر و ناسازگاری و عدم توافق روحی و روانی بین آن دو ممکن سبب لغزش و انحراف بطرف جرم و یا سایر انحرافات اجتماعی گردد که زن در اول و قبل از ازدواج اجباری علاقه مند این انحرافات و جرایم نبوده.

اغلب جانیان خطرناک و معتاد از کسانی زاده شده اند که در فامیل آنها جنگ و جدال و لت و کوب، اهانت، دشنام، ناسازگاری و عدم توافق زن و شوهر بوده و طفل را با روان ناسالم بزرگ نموده و در سنین جوانی سبب شده تا برای اجتماع خطرناک بار آید. اما زنان نیکوسیرت که برضایت شان ازدواج مینمایند کانون خانواده گی را با حسن تدبیر و سلوک به کانون آسایش سعادت و بهشت آید پال برای همسر و فرزندان خود تبدیل مینمایند و موجب میشود که مردان (شوهران) بر مشکلات فردی و زنده گی اجتماعی شان بهتر فایق آیند و یکدیگر شریک زنده گی

خوب و یک مشاور صدیق شوند. دربروز ناراحتی ها یک همدرد برای شوهر خود گردند و مرهمی بردل ریش او نهد و او را سبک بار و شاداب سازد چه بسا مردانیکه با دیدن چهره عطوفت آمیز زن و لبخند ملکوتی او و فرزندانش ناراحتی محیط کار خود را فراموش مینماید اما در ازدواج های اجباری این آرمان برآورده نمیگردد بلکه برعکس زن با سیمای تأثر بی علاقه، بی توجه به سروض خویش با پیشانی ترش میتواند ناراحتی و خستگی مرد را مضاعف سازد و باین ترتیب یک چالش به سایرچالش هایی که در زنده گی مرد وجود دارد بیافزاید.

اصلاً نیازطبعی و شوق همدلی و گریز از انزوا و اندیشه دست یابی به حیات مداوم بشریت و هستی جاوید نسل بشر و احساسی سازنده گی و خلاقیت و حفظ میراث فرهنگی و اعتلای آن به همسرگزینی و تشکیل خانواده و داشتن فرزندان و آموزش و پرورش شان منجر میشود اما وقتی این اهداف از همسرگزینی یا ازدواج، دقیق برآورده میشود که کانون خانواده پر از مهر و مودت و استوار و غیرمتزلزل باشد و این محبت و ^{مودت} استواری وقتی در کانون خانواده میسر میباشد که ازدواج بروی علاقه و رضایت هر دو طرف باشد و اگر ازدواج صرف به علاقه و رضایت یکطرف (مرد) و عدم رضایت و علاقه زن بطور اجبار صورت گیرد درین جا نفرت، تأثر، بی علاقه گی جانشین محبت، مهر و مودت میشود. محبت موجب استواری کانون و شیرازه خانواده است نفرت و تأثر در جهت معکوس آن یعنی تزلزل و انحلال و روزگار مملو از غم برای خانواده میباشد. محبت همبستگی، صداقت فداکاری، ایثار، انبساط خاطر به همراه دآرد که از همسر گزینی و ازدواج رضایت و علاقه کفرین حاصل میشود اما نفرت متضمن نفاق بی علاقه گی و مخاصمه و جدل است که از ازدواج اجباری پیدا میشود و هنگام که نفرت و اختلاف عمیق گردید و مخاصمه و مناقشه در کانون خانواده

در اول مرحله ازدواج راه یافت و بقای نظم خانواده گمی بین افراد آن متزلزل و دشوار گردید چگونه میتوان به حفظ این کانون که سلول اول اجتماع است با وجود جدال و ابراز تنفر موفق بود.

تفرقه و جدال بین زن و شوهر که یکی از عوامل عمده آن ازواج اجباریست کارزشت و مخصوصاً تفرقه و جدائی و انحلال ازدواج از بزرگترین زشتی زشت تراست زیرا مضایب آن دامنگیر کودکان میشود و آنها را میازارد و اغلب آنان نسبت کمبود و از بین رفتن محبت دچار جراحات عاطفی میگردد و موجبات خسران اجتماعی را فراهم میسازد. که در آینده این کمبود محبت بالای اطفال تاثیر سوء نموده اطفال را لج باز، گستاخ، لجوج و پرخاشگر با آورده بطرف حالت خطرناک جرایم می برد و یا برعکس بسیار پس رفته بی حرمت و عاجز که توان دفاع از خود را نداشته باشد بزرگ سینه نماید. باین ترتیب ازدواج اجباری بنیاد و اساس این نابسامانی ها است باید جلوگیری شود. بنیاد مورد تمام امکانات خویش به خرج دهد. تا در چنین حالت ازدواج اجباری قرار نگیرد و بسبب بدبختی خود همسر و اولاد آینده خویش و مسموم شدن فضای خانواده خویش نگردد.

قانون طبیعی ازدواج بر اساس آزادی و مساوات است باید این دو اصل آزادی و مساوات در ازدواج در نظر گرفته شود زوجیت وزنا شوی و همسرگرایی یک علقه طبیعی است و اکثراً انرا عقد نمیدانند بآن هم اگر ازدواج را عقد بنامیم بدیگر قرار داد و پیمان هایی اجتماعی چون عقد بیع، اجاره، رهن، وکالت و امثال آن این تفاوت را دارد که این قرار دادها صرفاً یک سلسله قرار داد های اجتماعی اند که طبیعت و غریزه در آن دخالت ندارد اما پیمان ازدواج بر اساس یک خواهش طبیعی طرفین که مکانیزم خاص دارد تنظیم میشود.

طبیعت پایه ازدواج را به محبت، وحدت و همدلی طرفین قرار داده نه به همکاری، ارفاق رضایت یک طرف و عدم اخضارات طرف دیگر طبیعت منظور خانواده گی را بر اساس مرکزیت جنس ظرفتر (زن) و گردش جنس قوی تر (مرد) به گرد او قرار داده است. پیمانی که اساسش بر محبت و یگانگی است به همکاری و ارفاق نیاز دارد قابل اجبار و الزام نیست ازدواج اجباری بر علاوه اینکه این مأمول را بر آورده نمی سازد آنرا بر عکس میسازد.

اصلاً زن و منظومه خانواده باید محبوب و محترم باشد بنا اگر به علی زن ازین مقام خود سقوط کرد و شعله محبت طرفین نسبت به یکدیگر خاموش گردید پایه و اساسی و رکن خانواده خراب می‌گردد یعنی اینکه بک اجتماع کوچک طبعی به حکم طبیعت از هم میپاشد (که ازدواج اجباری بانی عوامل آن میباشد). اجتماع بزرگ مسموم شد بطرف ^{فساد} مبرود.

توصیه های اسلام مبنی بر اینکه زن حتماً باید خود را برای شوهر خود بیازاید هنر هایی خود را مبنی بر زیبایی در جلوه تازه برای شوهر خود به ظهور برساند رغبت های جنسی او را تحریک و اشباع نماید. این مأمول تنها در ازدواج های مسیر است که بر ضا^{رعت} و رنجت طرفین صورت گرفته باشد در ازدواج اجباری این مأمول بر عکس آن میباشد زن شاید با پاسخ منفی دادن به امیال شوهر در او ایجاد عقده و ناراحتی کند. و باین ترتیب زن ازدواج اجباری زیبایی ز بیای، محبت، لبخند، نظافت و آرایش خود را نه بلکه زشتی و ترش رویی و بد خلقی خود را نثار شوهر منماید. اسلام به مرد توصیه کرده که با زوجه خود محبت و مهر بانی کند باواظهار علاقه نماید محبت خود را از و کتمان نکند. انتهای تحقیق یک زن این است که مرد زوجه خود را بگوید من ترا دوست ندارم و یا از تو تنفر دارم.

۱. حالت ازدواج اجباری مرد میتواند زن خود را در خانه نگهدارد ولی درین حالت قادر نیست او را در مقام طبعی او در محیط زناشویی یعنی مقام محبت محدود ببیند. مرکز بت نگهداری کند. مرد قادر است در چنین حالات به زن نفقه و عده پردازد اما قادر نیست قلب او تصرف کند و شعله محبت را در او روشن سازد و در نقطه محوری فامیلی قرار بخشد.

حیات فامیلی وابسته به علاقه طرفین است نه یک طرف در ازدواج اجباری بکطرف علاقه و یک طرف تنفر دارد هر جاکه پای علاقه ارادت و اخلاص در میان باشد و این امور پایه و رکن کار محسوب شود بقا دارد اما ازدواج اجباری ازین مزایا دور است بنا قابل بقا نیست چه در آن اخلاص وجود ندارد آر و مندی من بحیث نویسنده این متن از تمام مردان با جهان احترام و نیاز این است که جبراً یک زن را در مقام زوجیت و نکاح خویش قرار ندهند. عواقب بعدی این عمل ناجوانمردانه را متوجه باشند خوشبختانه قوانین نافذ کشور ما این عمل ناجوانمردانه را منع نموده و حتی مجازات را بر آن برای فاعل آن معین کرده است ماده (۵۱۷) قانون جزای کشور ما متعین است.

۱. شخصیکه زن بیوه یا دختری را که سن ۱۸ سالگی را تکمیل نموده باشد بدون رضا و رغبت وی به شوهر دهد حسب اصول به حبس قصیر محکوم میگردد.
۲. اگر جرم مندرج فقره فوق به شکل بد دادن باشد مرتکب به حبس متوسط که از دو سال بیشتر نباشد محکوم میگردد.
۳. دعوی جزائی در مورد جرایم مندرج فقرات ۱ و ۲ این ماده وقتی اقامه شده میتواند که منتهی علیه شکایت نماید.

این تجویز قانون جزایی کشور ما مطلوب و معقول و بجا است اما متأسفانه که از یکطرف مجازات آن بسیار ناچیز است که ارباب آور برای کسانی نیست که انگیزه ارتکاب چنین عمل ناجوانمردانه را در مخیله دارند که لازم است مجازات آن ارتقا داده شود و به حبس متوسطه بالا برده شود تا جنبه تنبیهی آن بیشتر هویدا گردد و از طرف دیگر با ارتکاب عمل باید جرم تکمیل یافته تلقی گردد شکایت مجنی علیه به اقامه دعوی علیه ^{فاعل} مجنی علیه جرم موکول نگردد چه زن ها معمولاً در حالات شرم و حیا و یا بعضاً در در موقف کار انجام شده و یا کار از کار تیر شده قرار میگردند و بعداً برای اطلاع و شکایت حاضر نمیشود که باین ترتیب حقوق واقعی شان در انتخاب همسر پامال میگردد.

لازم است بند اخیر که تعقیب جزائی فاعل جرم را موکول به شکایت مجنی علیه نموده از میان برداشته شود امینوارم موقعی که مقنن اراده تدوین قانون جزای جدید را مینماید یا میخواهد تعدیل در آن وارد نماید متوجه موضوع شده هدایت دقیق تر قانون وضع نماید.

اگر از این بخش ازدواج اجباری نتیجه گیری ^{ناایم} کلیم کلمات و جملات ذیل میتواند نتیجه مطلوب را توضیح کند.

نادیده گرفتن حق انتخاب همسر در مورد دختران، کم بها دادن به نظر و خواست شان که متأسفانه در جامعه ما نسبت نفوس مرد سالاری و تسلط جامعه قبیلوی وجود دارد و ^{ری آید} پیمان این بی اعتنائی ها در خصوص حق انتخاب همسر در مورد دختران ازدواج اجباری است اما این ناگواری ها که خود خشونت علیه زن است تا ازدواج اجباری توقف نکرده منجر به پرابلم های بزرگتر اجتماعی چون انحلال ازدواج، فرار از منزل، خودکشی و خودسوزی زن میگردد.

و اگر حرف تا این حدود نرسد زن تحمل صبر و حوصله نماید منجر به ده ها تکلیف روحی و عصبی زن میگردد و بالای تربیه اطفال که نسل آینده بشر است تاثیر منفی ^{سنا} میگذرد و بلاخره به فساد اجتماعی می انجامد.

زن در ازدواج اجباری منحیت یک انسان با اراده نمی تواند مطرح باشد بلکه محکوم به اراده غیر که مرد و یا واضح تر بگویم شوهر ناخواسته او که در لباس یک مالک به او عرض اندام مینماید تجسم می نماید این ترتیب امید های او به ناامیدی و یاس تبدیل و با جهان مایوسیت زندگی را ادامه میدهد.

به این ترتیب زمانی که فضای خانواده در حالات عدم توافق زوجین ، نبود باور و اعتماد ، نبود درک متقابل بر هم خورد دیگر از این فامیل و خانواده نمیشود نتیجه مطلوب که بقای نسل بشر و تربیه سالم اولاد است گرفت .

خانواده مقدس است فضای آنرا باید مملو از باور ، اعتماد ، صمیمیت ، محبت ، وفا ، درک متقابل ، گذشت و اعتماد ساخت و به آن حرمت گذاشت اگر فضای خانواده به سببی از اسباب خشونت و خاصاً ازواج اجباری نارام گردید این نارامی به اجتماع سرایت میکند و اجتماع را نارام میسازد.

در ماده پنجم اعلامیه اسلامی حقوق اسلامی بشر ۱۵ اگست ۱۹۹۰ مطابق ۵ اسد ۱۳۶۹ هجری شمسی خانواده پایه و اساس جامعه و ازواج اساس خانواده دانسته شده و بر دولت ها و جامعه توهیه شده است که حق زنان و مردان را در ازواج بیرون قیود های نژادی ، رنگ ، قومیت و غیره به رسمیت شناسند و از آن حمایت نمایند .

ماده شصت قانون ^{سن} مدنی ما هم ازواج را عقد دانسته است که معاشرت زن و مرد را به مقصد تکمیل فامیل مشروع گردانید اما متأسفانه در این ماده از رضایت

تکمیل

لرفین در عقد ازواج ذکر نیامده که خلا در قانون مدنی کشور ما است امید
اریم در طرح بعدی قانون این نقیصه اصلاح گردد.

مروز زن نه فقط در داخل خانواده اهمیت خود را تبارز داده بلکه در همه شوون
حیات اجتماعی اقتصادی و سیاسی با مرد یکنان فعال شده و چرخ های انکشاف
و ترقی را به دوش گرفته که با بیرون کشیدن زن از روند تکامل جامع یکی از
این چرخ ها بی حرکت و متوقف میشود که سبب رکود یک بخش ترقی و تحول
میگردد.

زن رکن اصلی و اساسی خانواده است اما متاسفانه در طول تاریخ ، گذشته تلخ
دارد در کشور ما نیز زن ها اسیر کرف و عنعنات ناپسند دوره جاهلیت بوده اند
کشور ما که هنوز هم به شدت تا اندازه پابند این کرف و عنعنات قبیلوی است
زن را از بخش از حقوق قانونی و شرعی اش محروم کرده یکی از این
محرومیت ها سلب حق آزادانه در انتخاب همسر است که منجر به ازواج های
اجباری میگردد مانند بد دادن ، بدل دادن ، فروش زن ، ازدواج اجباری زن بیوه
و غیره گفته میتوانیم یکی از موارد عمده نقض حقوق بشری زنان در افغانستان
میباشد که ریشه آن در عنعنه های ناپسند دوره جاهلیت نهفته است در حال که این
عنعنه ناپسند را میتوان با پیروی صریح و کامل احکام دین مقدس اسلام و قوانین
ثافظه کشور از بین برد در حدیث شریف آمده است (الناکح راغب والمنکوحه
مرغوب والمهر علی ما تراضیا) یعنی در عقد ازدواج ناکح راغب و منکوحه
مرغوب باشد و مهر نیز به رضای طرفین عقد تعیین گردد شریعت غرای محمدی
(ص) و قانون نافذه کشور ما جبر و اکرا را در ازدواج نمی پذیرد.

یکی از عواقب خطر ناک و ناگوار ازدواج بیدون رضایت زن (بدل) است که
آن هم اجباری است چگونگی زندگی بعدی این دو جفت است بعضاً هیچ یک از

عروسان معاوضه شده نمی تواند خوش و آرام زندگی نماید شرایط زندگی یکی از این دو فامیل تازه تشکیل ، ارتباط مستقیم با فامیل دیگر دارد بطور مثال اگر یکی از دو فامیل مانع رفتن زن به خانه پدر او گردد و یا به دلیل زن را مورد لت و کوب قرار دهد و یا تداوم زندگی مشترک دیگر امکان پذیر نباشد در فامیل دیگر از طرف شوهر بالای زن عمل بالمثل صورت میگیرد ولو در این فامیل زن هیچ تقصیر نداشته باشد به این ترتیب رابطه فامیلی ببدون دلیل تلخ و تیره میگردد.

برای اینکه فضای خانواده مملو از صفا ، صمیمیت ، محبت ،

علاقه و احترام متقابل باشد و غم و اندوه ، تاثر ، بی علاقه گی و تنفر در آن راه نداشته باشد و فامیل به حیث اجتماع اولیه کوچک وظیفه اش را در بقای نسل بشر و تربیه سالم اولاد جامعه به وجه حسن اجرا نموده بتواند باید در اول وحله و شروع ازدواج به این نظام کوچک اجتماعی توجه شود . شروع و بنیاد آن به محبت و علاقه طرفین صورت گیرد. ازدواج به علاقه و رضایت هر دو طرف زن و مرد انعقاد گردد نه به شکل اجباری و صرف علاقه یک طرف و تنفر طرف دیگر که در چنین حالت نتیجه مطلوب ازدواج بر علاوه اینکه بر آورده نمی گردد بلکه طوری در صفحات قبلی توضیح شد نتیجه معکوس و خطر ناک را بار میاورد.

توقع و استدعای نویسنده از تمام مردان و به خصوص افغان ها با جهان احترام و حرمت این است که نهایت کوشش نمایند تا در دام ازدواج اجباری خود را قرار نداده و از نتایج خطر ناک اجتماعی آن که در رساله توضیح شده خود را در امان نگهدارد.

تصویر زن را به نمایش گرفتم

سبز چشمت دیگر و سبز چمن دیگرست
صفای رویت دیگر و صفای گلشن دیگرست
هوای جنگل تازه و هوای تو تازه تر
عطر و بویت دیگر و مشک ختن دیگرست
خنده تو دلگشا خنده گل بی اثر
خنده نازت دیگر و غنچه خندیدن دیگرست
قد بلندی ^{های} همها سرو پیش قدت ابله‌یست
قد رسایت دیگر و سرو سوسن دیگرست
ماه تابان شر منده باشد گر ترا بیند شبی
نور رویت دیگر و از ماه روشن دیگرست
گرمی آفتاب کجا و گرمی حسنت کجا
گردش چشمت دیگر و گردش دوران دیگرست
نالہ بلبل بی اثر نالہ ما دارد اثر
سوخت "احرار" دیگر و پروانه سوختن دیگرست

